

واگویه هایی از زندگی ساده و بی آرایش رهبر انقلاب

## اشتباه کردید که عوض نمودید؛ بروید همان زیلوها را بیاورید

زندگی ساده و بی آرایش رهبر انقلاب از آغاز تا اکنون یادآور عکس و تصویرهایی است که از منزل بی تکلف امام منتشر شده و خاطراتی که از ایشان هنوز در میان حرف و حدیث های روزمره انقلابیون موج می زند. و اکنون اگر چه رهبر انقلاب نیز بر همان مشی هستند؛ اما پرهیز ایشان از انتشار چنین خاطراتی شاید بسیاری از ناگفته ها را ناگفته باقی گذاشته است.

آنچه در پی می آید گزیده ای است از اظهارنظرهای شخصیت های مختلف پیرامون زندگی رهبر انقلاب. کسی که پیشتر در خصوص سال های آغازین زندگی اش این چنین تعریف می کرد: «پدرم روحانی معروفی بود اما خیلی پارسا و گوشه گیر... زندگی ما به سختی می گذشت. من یادم هست شبهایی اتفاق می افتاد که در منزل ما شام نبود! مادرم با زحمت برای ما شام تهیه می کرد و... آن شام هم نان و کشمش بود.»

حجت الاسلام سیدعلی اکبری: «ما زمانی خدمت ایشان رفتیم و از آقا درخواست نمودیم تا اجازه بفرمایند از داخل منزلشان و وضعیت زندگیشان فیلم برداری کنیم، تا مردم وضعیت زندگی رهبر خود را ببینند و بفهمند که ایشان چگونه زندگی می کنند. آقا فرمودند: اگر شما بخواهید زندگی مرا نشان بدهید می ترسم خیلی ها باور نکنند.»

سردار سرلشکر سیدرحیم صفوی: «روزی که در منزل مقام رهبری، در خدمت ایشان بودم، بحث قدری به طول انجامید و نزدیک مغرب شد. پس از نماز، معظم له با مهربانی به من فرمودند: آقا رحیم! شام را مهمان ما باشید. بنده در عین حال که این را توفیقی می دانستم، خدمتشان عرض کردم: اسباب زحمت می شود. مقام معظم رهبری فرمودند: نه، بمانید؛ هر چه هست با هم می خوریم. وقتی که سفره را گشودند و شام را آوردند، دیدم شام چیزی جز املت ساده نیست.»

حجت الاسلام و المسلمین محمدی گلپایگانی: «با این که مقام معظم رهبری می توانند از همه ای امکانات مادی بهره مند شوند، سطح زندگی خصوصی ایشان از سطح زندگی یک شهروند معمولی پایین تر است. معظم له علاوه بر این که از یک زندگی معمولی سطح پایین بهره می برند، دائماً به مسوولان سفارش می کنند: مواظب زندگی خود باشید. اسراف نکنید. آیت الله خامنه ای معتقدند که مردم را باید عملاً به ساده زیستی دعوت نمود. خودشان در صف مقدم این دعوت هستند. ایشان در مناسبت های خاصی که برنامه خواندن صیغهی عقد دارند، قبل از اجرای عقد، حدود یک ربع، عروس و داماد و خانواده های آن ها را به رعایت صرفه جویی دعوت می نمایند و می فرمایند: خرج های گزاف نداشته باشید؛ تشریفات و ریخت و پاش نداشته باشید. خود آقا هم در زندگی خصوصی شان، دقیقاً همین طور عمل می کنند. معظم له نه حقوق از جایی دریافت می کنند و نه از وجوهاتی که از اطراف و اکناف خدمت ایشان می آید، برای زندگی شخصی خود استفاده می کنند. زندگی ایشان از طریق هدایا و نذوراتی است که علاقه مندان و ارادتمندان معظم له تقدیم می کنند. فرزندان آقا هم همین طور زندگی می کنند و همین سادگی و ساده زیستی را دارند.»



حضرت آیت‌الله جوادی آملی: «یک روز مهمان مقام معظم رهبری بودم. فرزند ایشان آقا مصطفی نیز نشسته بود که سفره گسترده شد، آیت‌الله خامنه‌ای به وی نگاهی کرد و فرمود: شما به منزل بروید. من خدمت ایشان عرض کردم: اجازه بفرمایید آقا زاده هم باشند، من از وی درخواست کرده‌ام که باهم باشیم. آقا فرمودند: این غذا از بیت‌المال است، شما هم مهمان بیت‌المال هستید. برای بچه‌ها جایز نیست که بر سر این سفره بنشینند. ایشان به منزل بروند و از غذای خانه میل کنند. من در آن لحظه فهمیدم که خداوند چرا این همه عزت به حضرت آقا عطا فرموده است.»

دکتر غلامعلی حداد عادل: «در اوایل ریاست جمهوری آیت‌الله خامنه‌ای، یک شب دیداری با ایشان داشتم. صحبت به درازا کشید، معظم‌له فرمودند: شام پیش ما بمان. من از این دعوت خوشحال شدم؛ زیرا می‌توانستم مدتی پیش‌تر در خدمت ایشان باشم. آقا فرمودند: من نمی‌دانم شام چی داریم یا اصلاً به اندازه ما دونفر شام هست یا نه؟ به هر حال، هر چه باشد با هم می‌خوریم. از همان دفتر کار به منزل تلفن زدند و با خانواده صحبت کردند و گفتند: خانم، شام چی داریم؟ فلانی پیش ماست و من گفته‌ام که هر چه باشد با هم می‌خوریم. از جواب‌های آیت‌الله خامنه‌ای، احساس کردم که در منزل به اندازه یک نفر شام کنار گذاشته‌اند. آقا فرمودند: عیبی نداره! هر چه هست برای ما بفرستید، قدری هم پنیر و ماست همراهش کنید. پس از گذشت حدود یک ربع، یک بشقاب برنج ساده با یک کاسه کوچک خورشت معمولی خیلی متوسط و مختصر آوردند. قدری هم شاید نان و پنیر و ماست همراه آن بود. آن‌ها را نصف کردیم و با هم خوردیم. من در دلم و بعدها به زبانم، هزار مرتبه خداوند را به سبب نعمت انقلاب اسلامی شکر کردم که چنین تحولی در کشور ایجاد کرد. در دستگاه طاغوت — در قبل از انقلاب — چه جاه و جلال و تجمل و اسراف و تبذیری وجود داشت و امروز رییس‌جمهور چه ساده زندگی می‌کند. زندگی آیت‌الله خامنه‌ای هنوز هم همین‌طور است. روش ایشان در زندگی عوض نشده است. اگر معظم‌له مردم را به صرفه جویی دعوت می‌کنند، خودشان قبل از مردم به صرفه جویی عمل می‌نمایند.»

حجت‌الاسلام والمسلمین حاج سیداحمد خمینی(ره): «بر خود واجب می‌دانم که شهادت دهم زندگی داخلی آیت‌الله خامنه‌ای نه از باب این که رهبر عزیز انقلاب ما به این حرف‌ها نیاز داشته باشند، بلکه وظیفه خود می‌دانم تا این مهم را به مردم مسلمان و انقلابی ایران بگویم. من از داخل منزل ایشان مطلع هستم. مقام معظم رهبری در خانه، بیش از یک نوع غذا بر سفره ندارند. خانواده‌ی معظم‌له روی موکت زندگی می‌کنند. روزی به منزل ایشان رفتم، یک فرش مندرس آن جا بود. من از زبری آن فرش به موکت پناه بردم.»

آیت‌الله مصباح یزدی: «مصرف گوشت خانه‌ی آیت‌الله خامنه‌ای در زمان ریاست‌جمهوری تنها از طریق کوپن بود. ایشان در آن زمان به من فرمودند: من تاکنون غیر از همان گوشت کوپنی که به همه مردم داده می‌شود گوشت دیگری از بازار نخریده‌ام. امروز هم زندگی ایشان مثل زندگی مردم محروم و مستضعف است.»

سردار سرتیپ پاسدار شوشتری: «مقداری زیلو در خانه مقام معظم رهبری بود. آن‌ها را جمع کردیم و فروختیم و یک مقدار هم پول از مال شخصی خودم روی آن‌ها گذاشتم. تا به جای آن زیلوه‌ها، برای منزل آقا فرشی تهیه کنیم. وقتی زیلوه‌ها را عوض کردیم و فرش‌ها را پهن نمودیم، آقا تشریف آوردند و فرمودند: این‌ها دیگر چیست؟ گفتم: زیلوه‌ها را عوض کردیم. فرمودند: اشتباه کردید که عوض نمودید. بروید همان زیلوه‌ها را بیاورید. اصرار را بی‌فایده دیدم و با هزار مکافات رفتم و زیلوه‌ها را پیدا کردم و توی خانه انداختم. زیلوهایی که واقعاً به آن‌ها نگاه می‌کردی، می‌دید که نخشان در آمده و ساییده شده‌اند.»

استاد آیت‌الله فاطمی نیا: «هر کس کوچکترین حرف در تضعیف مقام رهبری بزند، هر کس اندیشه‌ای داشته باشد که ضد مقام رهبری باشد، خدا او را نخواهد بخشید! این را یقین داشته بدانید! قدران رهبر باشید! اگر افکار پاشیده‌ای، پوسیده‌ای به شما عرضه کردند قبول نکنید.»

آیت‌الله سیدمحمودهاشمی شاهرودی: «زندگی شخصی آقا از سادگی و سلامت خاصی برخوردار است. این سادگی به زندگی نزدیکان ایشان نیز سرایت کرده است. آقا و فرزندان اهل تجملات نیستند. همین اعتقاد آنان را از سوءاستفاده از مقام و موقعیت بازداشته است. من این سادگی را در منزل ایشان به تماشا نشستم. روزی معظم‌له مرا به کتابخانه خود دعوت کردند، من در آن جا یک میز ساده و قدیمی دیدم. در کنار میز نیز یک صندلی کهنه بود. آن میز و صندلی مربوط به قبل از انقلاب بود. مقام معظم رهبری در کتابخانه‌ی ساده‌ی خود هنوز از همان میز و صندلی استفاده می‌کنند.»

سید علی اکبر طاهایی: «من در آن زمان نماینده‌ی مجلس شورای اسلامی بودم. همسر من یکی از بچه‌ها را نزد پزشک برد و در مطب دکتر، همسر مقام معظم رهبری را ملاقات کرد. ایشان نیز یکی از فرزندان خود را برای مداوا به آنجا آورده بودند. کسی نمی‌دانست که ایشان کیست! چون نوبت به همسر آقا رسید؛ به اتاق پزشک مراجعه کردند. دکتر پس از معالجه فرزند مقام معظم رهبری گفت: برای مداوای فرزندان روزی یک لیوان لعاب برنج به او بدهید. همسر مقام معظم رهبری گفت: ما چنین امکاناتی را نداریم. پزشک که ایشان را نمی‌شناخت عصبانی شد و گفت: مگر امکان دارد درخانه ای برنج نباشد؟ همسر مقام معظم رهبری فرمود: آقای ما اجازه نمی‌دهد که در خانه، غیر از برنج کوپنی استفاده کنیم و آن هم کفاف خوراک ما را بیش از یک بار در هفته نمی‌دهد.»

حجت‌الاسلام والمسلمین سیدعلی اصغر باقی‌زاده: «زمانی که مقام معظم رهبری در ایرانشهر تبعید بودند، در ساختمانی که یک اتاق و یک آشپزخانه داشت زندگی می‌کردند. همین مکان کوچک هر روز پذیرای تعداد زیادی از مهمانانی بود که از راه‌های دور و نزدیک به آن جا می‌آمدند. من هم توفیق داشتم که در آن روزها به دیدن ایشان بروم. چون به ایرانشهر رفتم و آقا را زیارت کردم، دیدم که تک و تنهایند و کسی کمک کار ایشان نیست. تصمیم گرفتم چند روز در آن‌جا بمانم و به معظم‌له کمک کنم. در تمام روزهایی که من در محضر آقا بودم، غذای ایشان و مهمان‌ها سبب زمینی، نیمرو و تخم مرغ آب پز بود.»

برخی نشریات کشورمان با انتشار خاطره‌ای به بیان مشی ساده‌زیستی رهبر معظم انقلاب پرداخته‌اند که عیناً نقل می‌شود: آقای دکتر حداد عادل تعریف می‌کردند در سال ۷۷ یک خانمی زنگ زده بود منزل ما که می‌خواهیم برای خواستگاری بیاییم منزل شما. خانم ما گفته بود که بچه ما فعلاً سال چهارم دبیرستانه و می‌خواهد کنکور بده. اون خانم گفته بود که حالا نمی‌شه ما بیاییم دختر را ببینیم. خانم ما گفته بودند نمی‌شه. خانم ما گفته بود اصلاً شما خودتان را معرفی کنید من نمی‌دونم چه کسی می‌خواهد بیاید. اون خانم گفته بود من خانم مقام رهبری هستم. خانم ما از هولش دوباره سلام و علیک کرده بود و گفته بود ما تا حالا هر کسی آمده بود رد کردیم، صبر کنید با آقای دکتر صحبت می‌کنم بعد شما را خبر می‌کنم. بعداً تماس گرفتند که ما حرفی نداریم شاید اینها آمدند نپسندیدند و برای اینکه دختر هوایی نشود بهتر است هماهنگی کنیم بیایند در دبیرستان بچه را ببینند بچه هم متوجه نشود چه کسی آمده او را ببیند و قرار گذاشتیم در دفتر دبیرستان که خانم من هم مدیر دبیرستان هدایت هم بود، ساعتی را خانم هماهنگ کرد و خانم آقا تشریف آوردند و در دفتر نشسته بود و گفته بود که من با دخترم صحبت می‌کنم وقتی که صدایش کردند بعد شما او را ببینید، او را دیدند دختر هم رفت سر کلاس، خانم آقا هم رفتند. چند روز گذشت که من برای کاری خدمت آقا رفتم و گفتند خانم استخاره کردند خوب نیامده و بعداً گفتیم که خدا را شکر که دختر ما نفهمید که به روحیه‌اش لطمه بخورد.

یک سال از این قضیه گذشت و دوباره خانواده آقا زنگ زدند که دوباره می‌خواهیم بیاییم. خانم ما گفته بود خانم چی شده دوباره می‌خواهید بیایید. آقا گفته بود که خانم ما به استخاره خیلی اعتقاد دارد و خوب نیامده خانم آقا گفته بود چون دخترتان دختر خوبی است و نمی‌توانستیم بگذریم و دختر مجبیه و فرهیخته و خوبی است دوباره استخاره کردم و خوب آمد، اگر اجازه بدهید بیاییم. در آن موقع دخترمان دیپلم گرفته بود و کنکور شرکت کرده بود. آمدند و وقتی مقدمات کار فراهم شد، قرار گذاشتیم پسر آقا و مادرش بیایند منزل ما و با یک قواره پارچه به عنوان هدیه که عروس را ببینند و گفت‌وگو کنند، آمدند و نشستند صحبت کردند و وقتی آقا مجتبی رفتند از دخترم پرسیدم نظرتان چیست؟

ایشان موافق بودند به او گفتیم خوب فکرهايت را بکن بعد از چند روز رفتیم پیش آقا، آقا فرمودند داریم خویش و قوم می‌شویم، گفتیم چطور! گفتند اینها آمدند و پسندیدند و در گفت‌وگو به نتیجه رسیده‌اند، گفتند نظر شما چیست؟ گفتیم آقا اختیار ما دست شماست آقا گفتند نه بالاخره شما دکتر و استاد دانشگاهید و خانمتان هم همینطور وضع زندگی شما وضع مناسبی است ولی ما اینجور نیست.

و اگر بخوایم تمام زندگیم را بار کنم غیر از کتابهایم، یک وانت بار می‌شود، اینجا هم دو تا اتاق اندرون داریم و یک اتاق بیرونی که آقایان و مسوولین می‌آیند و با من دیدار می‌کنند من پول ندارم که خانه بخرم یک خانه اجاره کرده‌ام که یک طبقه را مصطفی و یک طبقه را مجتبی زندگی می‌کند، شما با دخترم صحبت کن که خیال نکند می‌خواهد عروس رهبر شود یک چیزهایی در ذهنش نباشد. ما یک زندگی این جور داریم شما این جور زندگی نکرده‌اید، نسبتاً زندگی خوبی دارید خونه دارید، زندگی دارید حالا بخواید وارد یک زندگی این جور شود مشکله. مجتبی معمم هم نیست می‌خواهد روحانی شود برود قم درس بخواند زندگی بکند همه را بگو تا بداند. من آمدم با دخترم صحبت کردم و ایشان هم قبول کرد. برگشتیم و وارد مراحل بعدی شدیم آقا یک خانهای قبل از ریاست جمهوری‌شان داشتند توی جنوب تهران ایشان آن را اجاره داده‌اند و خرج زندگی‌شان را از آن در می‌آورند. ایشان حقوق بابت رهبری نمی‌گیرند و از وجوهات هم استفاده نمی‌کنند.

خلاصه برای مراسم عقد، مهریه و اینها گفتیم کجا برگزار کنیم آقا فرمودند اولاً سر مهریه و هر چی اختیار دختر شما باشد همان را مهریه دختر بذارین ولی من چون برای مردم خطبه عقد می خوانم و این سنت من بوده که بیش از ۱۴ سکه عقد نمی خوانم تا حالا هم نخواندم اگه بخواید می توانید بیشتر از ۱۴ سکه هم بذارین ولی من عقد را نمی تونم بخونم چون تا حالا برای مردم نخواندم برای عروسم هم نمی خونم برید یک آقای دیگر عقد را بخواند اشکالی هم ندارد از نظر من اشکالی نداره. ما گفتیم نه آقا این که نمی شه ولی باشه حالا من صحبت می کنم با مادرش فکر نمی کنم مخالفتی داشته باشد. گفتند می تونید مراسم عقد را در تالار بگیرید ولی من نمی تونم شرکت کنم گفتم آقا هر جور شما صلاح می دانید. فرمودند می خواهید این دو تا و یک اتاق بیرونی را با هم حساب کنید چند نفر زن و مرد می شوند نصف از خانواده ما و نصف از خانواده شما دعوت می کنیم ما نگاه کردیم کلاً اینجا ۱۵۰ الی ۲۰۰ نفر بیشتر جا نمی گیرد ما حتی قوم و خویش های درجه اولمان را نمی توانستیم دعوت کنیم گفتیم باشد خلاصه تعدادی از اقوام نزدیک را دعوت کردیم و آقا هم همین طور از غیر فامیل نیز آقا، آقای خاتمی رییس جمهور و آقای هاشمی و آقای ناطق نوری و روسای سه قوه و دکتر حبیبی را دعوت فرمودند یک رقم غذا نیز درست کردیم.

قبل از این قضیه صحبت بازار مطرح شد پسر آقا گفت که نه من انگشتر می خواهم نه ساعت می خواهم نه چیز دیگری، من هم گفتم حداقل یک حلقه که می گیرد. آقا گفتند چه کار کنم مجتبی گفت که نمی خواهم. بعد آقا یک انگشتر عقیق داشت گفتند این انگشتر را یکی برای من هدیه آورده اگر دخترتون قبول می کند من این رو هدیه می دهم به اون. اون به عنوان حلقه هدیه بده به مجتبی گفتیم باشد خلاصه آقا رفت انگشتر را آورد و گرفتیم و رفتیم و به دست مجتبی هم گشاد بود دادیم یک انگشترسازی و ۶۰۰ تومان هم دادیم تا انگشتر را کوچکش کند خلاصه خرج حلقه دامادمان شد ۶۰۰ تومان این شد حلقه داماد. به آقا گفتم تو همه این مسائل احتیاط کردیم دیگر لباس عروس را بسپار به دست ما آقا فرمودند دیگر آنرا طبق متعارف حساب کنیم ما داشتیم تو همان ایام عروسی می گرفتیم و یک لباس عروس داشتیم که برای عروسمان سفارش داده بودیم بدوزند خلاصه قبل از آنکه عروسمان استفاده کند همان شب دخترمان استفاده کرد آقا گفتند من یک فرش ماشینی می دهم شما هم یک فرش و مراسم برگزار شد.

برای عروسی هم دو تا پیکان از ما بود و دو تا پیکان هم از اقوام آقا مراسم در خانه ما طول کشید. تا آمدند عروس را ببرند خانواده آقا هم آمده بودند. فقط آقا نتوانسته بودند بیایند. مراسم تا حدود ساعت یک طول کشیده بود تا اینکه ما عروس را آوردیم خانه دیدیم آقا همینطور بیدار نشسته اند منتظرند که عروس را بیاورند گفتند من اخلاقاً وظیفه خود می دانم برای اولین بار که عروسمان قدم می ذاره تو خونه ما تو فامیل ما من هم بدرقه اش کنم هم به اصطلاح خوش آمد بگم اون نگه که برای من ارزشی قائل نبودند. ما تعجب کرده بودیم فکر نمی کردیم آقا تا اون موقع شب بیدار باشند به خاطر اینکه عروسش را می خواهند بیاورند. خانواده آقا چون اون شب سرشون شلوغ بود غذا هم به آقا نداده بودند. آقا گفتند که آقای دکتر امشب شام هم نداشتیم من یکی از این پاسدارها را صدا کردم گفتم شما خوردنی چیزی ندارید یکی از پاسدارها گفت غیر از یک کمی نون چیز دیگه نداریم آقا فرموده بودند بیاور حالا یک چیزی می خوریم بعد هم که دختر وارد شد آقا نشستند و چند دقیقه ای برایشان در مورد تفاهم در زندگی و شرایط و اهمیت زندگی زناشویی صحبت کردند و تا پای در خونه عروس را بدرقه کردند خوش آمد گفتند بعد برگشتیم حالا رعایت اداب حتی تا چنین جایگاهی، اینها از برکت انقلاب اسلامی از برکت خون شهدا است. ایشان دستور دادند حتی از ریزترین وسایل دفتر چون مال بیت المال است استفاده نشود. حتی وقتی مشکل وسیله نقلیه هم پیش آمد اجازه ندادند از وسایل دفتر استفاده شود.